



سبک واسوخت در شعر فارسی

(پیشرو و سرآمد واسوخت محتشم است نه وحشی)

دکتر محمود فتوحی رودمعجنی*

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که سبک تغزلی واسوخت که شاخه مشهور مکتب وقوع فارسی است در میانه قرن دهم در کاشان پدیدار شده و محتشم کاشانی این سبک را ابداع کرده و به اوج رسانیده است. مورخان ادبی و سبک‌شناسان معاصر ما غالباً نوشته‌اند که وحشی بافقی مبدع واسوخت و مشهورترین شاعر این سبک است و نیز این شیوه به او خاتمه یافته است. این مقاله با اسناد تاریخی و ادبی این نظر مشهور را مردود می‌شمارد. نخست معنای لغوی و اصطلاحی واسوخت را بر رسیده و شواهد متعددی برای آن آورده است. سپس سابقه تاریخی اصطلاح را در تذکرها و دیوان شاعران کاویده و فرایند سوختن و واسوختن را در «مربع چهار نفره عشق» در شعر واسوخت تحلیل کرده است. دلایل واسوخت را نیز از خلال سخنان شاعران برآورده و هفت نوع غزل واسوختی را بر اساس سخن محتشم کاشانی معرفی کرده است. بر اساس نتایج این مقاله، مبدع اصطلاح واسوخت و مروج این سبک محتشم کاشانی است و وحشی در این شیوه مقلد بوده است. طرز واسوخت پس از محتشم تا پایان قرن یازدهم در ایران مورد توجه بوده و سپس در زبان اردو مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی قرن دهم، مکتب وقوع، واسوخت، محتشم کاشانی، وحشی بافقی، شعر اردو.

*. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

علامه شبلی نعمانی گفته است: «واسوخت را هم او [وحشی] ابتدا کرده و هم بدو خاتمه یافته» (شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۶). گلچین معانی در ردّ نظر شبلی، بخش واسوخت از کتاب مکتب وقوع خود (گلچین معانی ۱، ص ۶۸۱-۶۸۸) را در ماهنامه هلال در پاکستان بازنشر کرده است (گلچین معانی ۲، ص ۴-۱۲). او شواهدی برای واژه واسوخت نقل کرده و چند نمونه غزل واسوخت از ۱۵ شاعر سده‌های دهم و یازدهم هجری آورده است. شگفت آنکه در مجموعه آثار گلچین درباره واسوخت، هیچ اشاره‌ای به نقش محتشم کاشانی در این سبک نشده است.

فرمان فتحپوری (ص ۵-۳۰) معتقد است که نام واسوخت را تذکره‌نویسان و شاعران اردوزبان به اشعار وحشی داده‌اند. شمیسا (ص ۲۷۲) نیز می‌نویسد: «واسوختن در گویش فارسی‌زبانان هند به معنی اعراض و روی برتافتن مستعمل بوده... و وحشی طرز واسوخت را پدید آورد». محمد غلامرضایی (ص ۴۱۲) نیز گفته که «وحشی بیش از دیگران به این موضوع (واسوخت) التفات داشته و یکی از ویژگیهای مهم شعرش است». بیات (سراسر مقاله) مکرراً و مؤکداً مدّعی است که نام واسوخت در ایران قرن دهم رایج نبوده و در هیچ‌یک از تذکره‌های آن دوره وجود ندارد، بلکه در هندوستان رواج یافته و ابداع شاعران هندوستان است.

در این مقاله نشان می‌دهیم که اصطلاح واسوخت را در میانه قرن دهم، محتشم کاشانی وضع نموده و بلافاصله پس از وی در تذکره‌ها و دیوانهای داخل ایران آمده و فراوان هم رواج داشته است. بنا بر یافته‌های ما شاعر مبدع واسوخت محتشم است و اوست که تجربه واقعی واسوخت را در شعرش به شکل داستان و غزل روایت کرده و از جنبه نظری نیز آن را تبیین نموده است. آنچه محققان مکتب وقوع و مورخان ادبی در تقدم وحشی و نبود اصطلاح واسوخت در ایران گفته‌اند خلاف اسناد و مدارک تاریخی موجود است.

بحث و بررسی

«واسوخت» یک درونمایۀ تغزلی است که در تجربه عاشقانه شعر وقوعی قرن دهم بیشتر دیده می‌شود. در این تجربه، عاشق از معشوق روی واگردانده و بی‌باکانه و صریح می‌گوید که دل به دیگری داده است.

واسوخت: معنای واژگانی

نخستین فرهنگ‌نویسی که معنای واسوخت را نوشته سراج‌الدین علی‌خان آرزو اکبرآبادی گوالیاری از فارسی‌دانان هند است. او در واژه‌نامهٔ *چرخ‌هدایت* (تألیف ۱۴۷۱ق) آورده است: «واسوختن: اعراض و روگردانیدن مرادف وابوسیدن» و به بیتی از محسن تأثیر تبریزی (وفات: ۱۱۲۹ق) استشهد جسته است (نک: پیوست). همو در معنی وابوسیدن نوشته است: «روگردان شدن و بی‌دماغ گشتن»^۱. سپس، لاله تیک چندرای در فرهنگ *بهار عجم* (تألیف ۱۱۵۲ق) واسوخت را به معنی «اعراض کردن و روی برتافتن از کسی و ترک عشق» نوشته و شواهدی از چند شاعر آورده است. غیاث‌الدین محمد رامپوری در فرهنگ *غیاث اللغات* (تألیف ۱۲۴۶ق) نوشته: «واسوختن: به اصطلاح شعرای ایران، بیزار شدن و اعراض و روگردانی کردن از معشوق، ظاهراً واسوخت شعرا از اینجاست». *آندراج* (تألیف ۱۲۹۱ق) نیز همین معنی را آورده است. جالب است که معنی واسوخت نخست در فرهنگ‌های فارسی هند آمده است. فرهنگ‌های داخل ایران از جمله *ناظم الاطباء* (تألیف ۱۳۰۵ق) نیز اصطلاح واسوخت را به نقل از آنها به معنی «بیزاری و اعراض و روگردانی از کسی» نوشته‌اند.

پیشوند «وا» چنانکه در *لغتنامهٔ دهخدا* آمده «گاه بر سر فعل درآید و خلاف و عکس معنی فعل را رساند»^۲. مثلاً «وا» بر سر فعل «رفتن» می‌آید و معنای خلاف رفتن را می‌سازد. (وارفتن: از هم پاشیده شدن، یکه خوردن، گیج شدن). سیف فرغانی «وارفتن گل» را در معنی «از هم پاشیدن» آورده است:

دلی که چون دهن غنچه باهم آمده بود بدو رسید صبا همچو گل ز هم وارفت
پیشوند «وا» در فعل‌های وادادن، واخوردن، وازدن، واگشتن، واساختن (واسازی)، وانمودن، وارسیدن، (وارسی) نیز به همین سیاق معنای متضاد به فعل می‌دهد. اگر سوختن را در معنای شیفتگی و عشق و دل دادن بگیریم «واسوختن» ضد این معانی را

۱. آرزو نوشته است: «اشرف (مازندرانی) گوید: از بوسه‌ام دلشاد کن زانجام حسنت یاد کن/ کز بوسه‌گاہت رسته خط، در عشق وابوسیده من».

۲. این پیشوند در برخی افعال معنای دوبار و تکرار را می‌سازد. واگشتن، واخواستن، واگرفتن (واگیر)، واداشتن، و در برخی دیگر معنی تأکید ماندن، واماندن، وانهادن. و در برخی افعال معنای سلب اراده و انصراف از کاری را می‌سازد. ماندن، واماندن، رفتن، وارفتن، واگذاشتن.

می‌رساند، به معنی واگستن، وادادن، وارفتن در عشق. فعل پیشوندی واسوختن با حرف اضافهٔ «از» آمده و متمم آن معمولاً معشوق، عشق، عاشقی و غم است.

واسوخت: اصطلاح ادبی

گرچه نخست هندی‌ها معنی لغتنامه‌ای برای واسوخت نوشته‌اند اما در ابیات شاعران ایران در قرن دهم و اوایل قرن یازدهم، واسوختن یک اصطلاح رایج بوده به معنی رویگردانی و انصراف از عشق. البته درونمایهٔ رویگردانی از معشوق در قصاید دورهٔ غزنوی نیز آمده و نیز در ده‌نامه‌های سبک عراقی (نک: آریان‌سرشت، ص ۱۶۵-۱۸۲) و همچنین در غزل مشهور سعدی^۱ به چنین مضمونی بر می‌خوریم و یا در دیوان شرف‌جهان قزوینی (ص ۱۲۲، غزل ۷۴) غزلی با این محتوا دیده می‌شود.^۲ اما اصطلاح واسوخت قبل از نیمهٔ قرن دهم در منابع ادبی دیده نشده است. نخستین نشان از کاربرد این اصطلاح در رسالهٔ «نقل عشاق»^۳ از محتشم کاشانی است که در سال ۹۶۶ ق نگارش یافته است. محتشم در این رساله پنج بار اصطلاح واسوختگی را به کار برده است (محتشم کاشانی، ص ۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۱۴۲۶، ۱۴۴۹، ۱۴۵۶).

در آغاز رساله (سطر ۴) «واسوختگی» در تقابل با «سوز و گداز» آمده است: «... هیچ‌وقت از سوز و گداز به واسوختگی نکشیده» (همو، ص ۱۳۸۹). معنای واسوختگی در اینجا ضدّ سوز و گداز عاشقی است. در جایی دیگر از رساله، واسوختگی را مترادف با اعراض آورده است: «اعراض کنان در گفتن غزل دیگر به جهت تأکید در اظهار واسوختگی شروع نمودم»

۱. سعدی در بستان هوای دگری زن
۲. یا ببر از صحبت اغیار و با من یار باش
تا شود روشن به تو مهر و وفای دیگران
من چو رفتم زین در و بر کدم از مهر تو دل
تا نداند کس که داری لطف پنهانی به من
گر نمی‌افتد شرف بی‌لطفی او باورت
- وین کشت رها کن که درو گله چریده است
یا بکن ترک من و یکباره با اغیار باش
با رقیبان هم دو روزی بر سر آزار باش
هر کجا خواهی رو و با هرکه خواهی یار باش
در میان خلق با من بر سر آزار باش
حال تو گویم چو با او در پس دیوار باش

۳. این داستان بلند در قالب نثر آمیخته به نظم است که ۳۹ غزل و چند مثنوی، رباعی، فرد و قطعه در خود دارد. داستان عشق محتشم به ماهرویی سلسله‌موی و ظاهراً از اشراف شهر است که در حرمسرا زندگی می‌کند و نگاهبان دارد. محتشم ۳۹ غزل برای معشوق می‌سراید. قاصدان غزلها را به معشوق می‌رسانند و برای عاشق خبر می‌آورند. ماجرا از دلدادگی به بی‌زاری و خشونت و تهدید می‌کشد.

(همو، ص ۱۴۲۶). در غزل ۳۴ می‌گوید: «تب واسوختگی جان مرا سوخت، چه شد؟! گر زنی بر رگ جان یک دو سه نیشم دیگر» (همو، ص ۱۴۵۶). در جایی دیگر می‌نویسد: «... به انشای این غزل پرداخت که از امتزاج آب و آتش ابیات مختلف مضمونش چندگونه واسوختگی و عاشقی در آن موجود است» (همو، ص ۱۴۴۹). و غزل این است:

چو قبله دگران شد بتی که من دارم	اگر کشند مرا رو به آن نمی‌آرم
کسی که عمر خودش خواندم از وفا همه عمر	ز عمر خویش به آزار کرد بی‌زارم
خوشم که شعله شوقم نشست اگرچه هنوز	هزار اخگر از آن هست در دل زارم
به آب دیده همی شویمت ز لوح ضمیر	که سر به جییم و اشک از دو دیده می‌بارم
تو هم به من شده‌ای سرگران که گردانی	ز بار عشق به یکبارگی سبکبارم

(همو، ص ۱۴۵۰)

در این غزل تناقض آشکاری در احوال محتشم دیده می‌شود. ابیات عاشقانه با بیت‌های بیزاری در یک غزل در آمیخته است؛ توضیح محتشم درباره امتزاج آب و آتش در این غزل در واقع همان تقابلی است که واسوختگی با عاشقی دارد. از سخن محتشم درباره این غزل به روشنی مشخص می‌شود که واسوختگی و عاشقی، دو مضمون متناظر و متقابل هستند.

محتشم کاشانی در دو رساله جلالیه (تألیف ۹۷۰ق) و نقل عشاق (تألیف ۹۶۶ق) تجربه واقعی و شخصی خود در رویگردانی از معشوق و دلایل آن را به نگارش آورده است. در این دو رساله، دو داستان از تجربه عشق واقعی و شخصی خود نقل می‌کند. در هر دو رساله ماجرای عشق با نخستین دیدار آغاز می‌شود. در رساله جلالیه عشق به مرد با نام مشخص و واقعی و در نقل عشاق عشق به یک زن شدت می‌گیرد. کم‌کم التفات معشوق به دیگران سبب آزرده‌گی عاشق می‌شود. محتشم از معشوق می‌خواهد که از توجه به غیر پرهیز کند، اما معشوق لجاجت می‌ورزد و او را بیشتر می‌آزارد. در نهایت محتشم از معشوق روی می‌گرداند و کار به سرودن غزل‌های تند و خشن می‌کشد. ماجرای هر دو رساله واقعی است و روایت داستان با سرودن غزل‌های بدیهه و سریع پیش می‌رود. محتشم غزل‌هایی را که مضمون رویگردانی و بیزاری دارند با تعابیر مختلفی توصیف می‌کند؛ مانند «غزل با چاشنی إعراض» (ص ۱۳۵۷)، «ابیات تعرض آیات» (ص ۱۴۵۱)، «سوخته داغ إعراض» (ص ۱۳۳۵)، «الماس تعرض» (ص ۱۴۴۰) استعاره از ابیات غزل

إعراضی و به «تازیانهٔ إعراض، سمند طبع را به انشای غزل دوانیدن» (ص ۱۴۳۹) و «تعرض نویسی» (ص ۱۴۲۴).

شواهد نشان می‌دهد که اصطلاح واسوختگی و مترادفات آن در نوشته‌های محتشم به چیزی جز اعراض و روگردانی از معشوق و ترک عاشقی دلالت نمی‌کند.

اصطلاح واسوخت در تذکره‌های قرن دهم

گفتیم که اصطلاح «واسوختگی» را ظاهراً نخستین بار محتشم در سال ۹۶۶ ق آورده است. بیست و دو سال بعد کامی قزوینی در تذکرهٔ *نفایس المآثر* (تألیف ۹۸۸ ق) این اصطلاح را به همین صورت «واسوختگی» بر ابیاتی از دو شاعر قرن دهم اطلاق کرده است: یکی از آن شاعران محتشم کاشی است که:

«به صنعت شُعبافی اشتغال می‌نماید و خالی از سلیقهٔ شاعری نیست و خود را به زیب و زینت آراسته می‌دارد و شعرش بهتر از صحبت است. در واسوختگی گفته:

با وجود آنکه دل برکنده‌ام زان شاخ گل

هرکجا می‌بینم او را خارخارم می‌شود

و دیگری شاعری به نام شیخ ابوالوجد ولد شیخ وجیه‌الدین با تخلص فارغی که مدت‌ها در دارالسلطنه هرات بوده و اکثر اوقات به عشق و عاشقی مصروف داشته... در واسوختگی دارد:

بحمدالله که وارستم ز عشق مست بدخویی

که می‌افتاد چون چشم خود از مستی به هرسویی

چو ساغر از برای جرعه‌ای لب بر لب هر کس

صراحی‌وار بهر ساغری مایل به هر سویی»

محتوای ابیات واسوختگی که کامی قزوینی از محتشم و فارغی آورده است حاکی از «دل کندن از معشوق» «وارستن از عشق» است.

میر تقی‌الدین کاشانی در تذکرهٔ *خلاصة الاشعار* (تألیف ۱۰۱۶ ق) در شرح حال شاعری به نام صبری می‌گوید که «طریق شکوه‌گویی را خوب تتبع کرده» (تقی کاشی، (بخش اصفهان)، ص ۱۸۸). شکوه‌گویی و شکایتِ عاشق از معشوق از مضمون‌های نادر و خلاف عادت در

سنت غزل فارسی است؛ اما این مضمون در شعر وقوعیان بسیار است و به نوعی در زمره واسوختن و رویگردانی از معشوق است.

پس از محتشم و کامی قزوینی این اصطلاح را شاعران مختلف تا پایان قرن دوازدهم به وفور آورده‌اند (نک: ابیات پیوست). در همه اسناد موجود، واسوختن در معنی رویگردانی و بیزاری از معشوق و عشق به کار رفته است. با توجه به آنچه در تجربه عشق محتشم و روایت تذکره‌نویسان و کاربردهای شاعران آمده است می‌توان واسوخت را چنین تعریف کرد: واسوخت سبکی از شعر است با محتوای بیزاری و رویگردانی از معشوق که گاه با بیانی درشت و خشن سبب رنجاندن و سوزاندن معشوق شود.

سه فرایند سوختن در عشق

استعاره سوختن از استعاره‌های رایج و قراردادی در ادبیات تغزلی فارسی است. سوختن و عشق در ادبیات تغزلی همزادند. صوفیان و شاعران ایرانی عشق را چونان امر سوزاننده می‌دیدند و عاشق را چونان پدیده‌ای سوخته شده. فعل «سوختن» در تجربه عشقی شعر فارسی، به سه فرایند استعاری ارجاع می‌دهد:

الف) **سوختن عاشق**: به معنی تباه شدن تدریجی در عشق. در این فرایند، فعل سوختن ناگذر است. یعنی عامل سوزنده در خود عاشق است و از این رو عاشق گرفتار انفعال خویشتن است. او به سبب فراق، غیرت‌ورزی یا حسرت یا به سبب بی‌التفاتی یار مانند شمع یا هر شیء دیگر در آتش احوال خویش می‌سوزد. عشق سوزنده است و عاشق سوخته.

ب) **سوز سخن یا سوزناکی سخن**: در این فرایند، فعل سوختن متعدی است و مفعول آن سخن‌شنو یا خواننده است که در تجربه عشق شرکت ندارد ولی شنیدن سوز و گداز عاشق بر او تأثیر عاطفی می‌گذارد و او را می‌سوزاند. سخن عاشقانه سوزنده است و شنونده سوخته.

ج) **سخن سوزنده عاشق**: به تعبیر محتشم «سخن معشوق‌سوز»؛ در این معنی، سوختن، فرایندی است متعدی که عاشق، جهت سخن را به سمت معشوق نشانه می‌رود

تا با خشم و عتاب و تندی بيان او را بسوزاند و بگدازاند. سخن عاشق آتش است و معشوق سوخته.

دو معنی نخست سوختن (الف و ج) در سنت شعر تغزلی فارسی تا روزگار محتشم فراوان آمده است، اما رنجاندن محبوب و سخن سوزنده به محبوب گفتن و با سخن معشوق را سوزاندن در ادبيات تغزلی فارسی سابقه نداشته است. اين فرايند كه در شعر فارسی تا قرن دهم چندان نمود نداشته مخصوص شعر واسوخت است. شعر واسوخت سوزانده معشوق است. محتشم به صراحت از سخنهاي سوزنده خود خطاب به معشوق با اوصاف «سخن معشوق سوز» و «محبوب‌گداز» ياد کرده است و در شعرش نيز آورده است كه:

من و ديدن رقيب‌ان هوسناك تو را رو كه تا دم زده‌ام سوخته‌ام پاك تو را
(محتشم كاشاني، ص ۱۳۷۴)

ديوان شعر محتشم پر آتش است از حرف جور غافل مشو از سوز او روزی بخوانی ای پسر
(همو، ص ۱۲۰۳)

واسوختگی شیوه ما نیست، وگرنه از يك سخن سرد دل ناز توان سوخت
(صائب، ج ۶، ص ۳۴۹۲)

معشوق محتشم نيز سخن حريف‌سوز می‌گويد كه در جان عاشق آتش می‌زند. اما از آن سخنان چیزی نقل نشده است. فقط محتشم چندبار به آتش‌زبانی معشوق اشاره کرده است. شاعر بعد از اينكه از معشوق وا می‌سوزد ديگر خود را خوار و ذليل معشوق نمی‌كند. ناز و عتاب يار و جفاي معشوق و ناسازگاريها و دل‌آزاري‌های او را بر نمی‌تابد و به آسانی از يار رو می‌گرداند و دل به دلبری ديگر می‌بندد. به صراحت می‌گويد كه عهدش را با معشوق می‌شكند، قهر می‌كند. حرفهای تند و بی‌پروا می‌زند، گاه كار به تعرض می‌كشد. حتی مانند محتشم معشوق را تهديد به آزار و اذيت می‌كند. او را می‌ترساند تا کاری نكند كه زبان آتشين شاعر «شعر سوزنده» در مجلس او افكند:

بترس از آن كه ز سوزنده شعرها گه و بيگه به مجلست فكند محتشم لسان من آتش
(محتشم كاشاني، ص ۱۳۳۴)

محتشم در رساله جلالیه اين نوع سخن را «معشوق‌سوز و محبوب‌گداز» ناميده و نوشته كه در آغاز به سرودن چنين سخنان درشت راضی نبودم، اما بعد «به درشتی ابیات

تعرض آیات آن غزل‌ها که اول به مذاق من بی‌موقع بودند راضی گشتم» (همو، ص ۱۴۵). او آگاهانه یادآور شده که این فن معشوق‌سوزی هرگز در غزل فارسی نبوده و او «اطفای آتش اعراض به این سخنان معشوق‌سوز محبوب‌گداز نموده فنونی که هرگز در غزل نبوده - به اجتهاد رأی فضول خود می‌نهد» (همو، ص ۱۳۷۵). معلوم می‌شود که محتشم آگاهانه دست به ابداع چنین طرزی زده است.

سختی و درشتی و سوزندگی سخن عاشق و رفتار تند و خشم‌آلود وی خطاب به معشوق خلاف سنت تغزلی فارسی است. از این رو عشق در طرز واسوخت از کل سنت ادبیات تغزلی متمایز می‌شود.

مربع عشق در تجربه واسوخت

در فرایند «واسوختن از عشق»، چهار نفر نقش ایفا می‌کنند: عاشق، معشوق، رقیب و معشوق دگر. این چهار نفر یک مربع عشقی را می‌سازند. این مربع زمانی کامل می‌شود که پس از ورود رقیب به ماجرای عشق، عاشق از معشوق روگرداند و در واکنش به التفات معشوق به رقیب، در پی معشوق دیگری برود. در این صورت دو نفر دیگر با نام «غیر» یا «دیگری» هم وارد ماجرا می‌شوند. مفهوم «دیگری» در تجربه واسوخت، به دو نفر اطلاق می‌شود: یکی عاشق دومی که معشوق پنهانی به او التفات دارد. شاعر واسوخت از او با صفت‌های «غیر»، «رقیب» و «مدعی» نام می‌برد. ورود این رقیب به رابطه عاشقانه، غیرت عاشق را بر می‌انگیزد؛ عاشق تاب ندارد که توجه معشوق به این شخص «دیگر» را ببیند:

ای پسر چند به کام دگرانست بینم؟	سرخوش و مست ز جام دگرانست بینم
مایه عیش مدام دگرانست بینم	ساقی مجلس عام دگرانست بینم

(وحشی بافقی، ص ۲۷۴)

عاشق وقتی معشوق را با دیگران همدم ببیند غیرتش گل می‌کند، وامی‌سوزد و از معشوق رو بر می‌گرداند. صائب این حالت واسوختن را چنین به نظم آورده است:

گر تو با هر خار و خس خواهی چو گل افروختن از چراغ غیرتم گل می‌کند واسوختن

«دیگری» دومی که در شعر واسوخت حضور پیدا می‌کند در واقع ضلع چهارم مربع

واسوخت است که عاشق در عناد با معشوق اولی و به منظور «معارضه به مثل» به سوی او می‌رود؛ او «دل‌آرایِ دگر» و «دلدارِ دگر» یا معشوق دوم شاعر است:

چاره اینست و ندارم به از این رای دگر که دهم جای دگر دل به دل‌آرای دگر
 (همو، ص ۲۷۳)

چون چنین است پی کار دگر باشم به چند روزی پی دلدار دگر باشم به
 (همو، ص ۲۷۴)

بعد از این ما و سر کوی دل‌آرای دگر با غزالی به غزلخوانی و غوغای دگر
 (همان‌جا)

دلایل واسوختگی

اما چرا عاشق از معشوق بیزار می‌شود و او را رها می‌کند؟ پاسخ به این پرسش را از خلال سخنان واسوختگان عشق می‌توان دریافت:

الف) غیرت

یکی از عوامل اصلی رنجش عاشق، توجه و التفات معشوق به رقیب است. عاشق معشوق را مختص خود می‌خواهد و از گفتگوی او با دیگران و التفات آشکار و نهانش با حریفان شاعر به خشم می‌آید. معشوق محتشم معمولاً با دیگران اختلاط عام دارد و با حریفان به وصل مشترک می‌نشیند (محتشم کاشانی، جلالیه، غزل ۵۴). لطفِ عام معشوق به دوستان دیرینه محتشم سبب شده تا آنها با هم دشمن شوند (همو، غزل ۱۷، ص ۱۳۳۲). شاعر از این رفتار سخت بر می‌آشوبد:

مرا محل سِتادن نماند در کویت ز بس که با دگران لطف بی‌محل کردی
 (همو، ص ۱۳۷۸)

محتشم بعد از مشاهده وصل مشترک شاطر جلال با حریفان از «اشتعال آتش اعراض» می‌سوزد و معشوق را از پیش خود می‌راند. محتشم انگیزۀ عاشق تراشی معشوق را برانگیختن رشک خود می‌داند. این رفتار زمینه‌رو یگر دانی عاشق را فراهم می‌کند.

ب) جور و ستم یار

واسوختن پاسخی است به جور و ستمی که یار در حق عاشق روا داشته است. علینقی کمره‌ای (وفات: ۱۰۳۰ ق) به این معنی اشاره کرده است:

نقی تو زود به واسوختن گراییدی و گرنه او ز ستمهای خود پشیمان بود
(کمره‌ای، ص ۷۹)
گرچه آزارخواهی و ستم‌کشی، ویژگی رایج و ثابت در بین وقوعیان عاشق است اما
گاه صبر آنها لبریز می‌شود و تاب نمی‌آورند و وا می‌سوزند. چنان که صادق اردوبادی
گفته است:

حاصل که ز بسیاری جور و ستمت واسوخته‌ام از تو چه پنهان دارم؟
(نقل از گلچین معانی ۳، ج ۱، حاشیه ص ۶۱۴)

ج) بی‌ادبی معشوق

عاشق در اثر بی‌ادبی معشوق از او کناره می‌گیرد. محمد جان قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ق) در باب پیراهن جهان‌آرا بیگم دختر شاهجهان پادشاه هند که به شعله شمع در گرفته بود رباعی گفته و در آن دلیل رویگردانی عاشق از معشوق (پروانه از شمع) را بی‌ادبی معشوق دانسته است:

تا سر زده از شمع چنین بی‌ادبی پروانه ز عشق شمع واسوخته است
(قدسی مشهدی، ص ۷۵۶؛ سرخوش، ص ۱۵۴)

د) سختگیری در وصال

رویگردانی نتیجه سخت‌گیری و باج‌گیری اطرافیان معشوق از عاشق است. چنانکه میرزا محسن تأثیر (وفات: ۱۱۲۹ق) گفته است اگر قرار باشد بلبل اینگونه ناز باغبان را بکشد به زودی از عشق آتشینش به رخسار گل، وامی‌سوزد:

زود واسوزد ز عشق آتشین رخسار گل بلبل از زینگونه ناز باغبان خواهد کشید
(تأثیر، ص ۵۰۷)

دلایل رویگردانی عاشق از معشوق که در ابیات فوق آمده غالباً دلایلی طبیعی است که در مناسبت عشق واقعی میان انسان‌ها رخ می‌دهد. گرچه عاشق در عشق مبالغه می‌کند و دیوانه معشوق است، خود را سگ او می‌داند و از آزار و دشنام او خرسند است اما یکباره و به راحتی او را رها می‌کند و دل به دیگری می‌بندد. حضور غیر را در محضر معشوق بر نمی‌تابد، جور و ستم را تاب نمی‌آورد سختگیری اطرافیان در وصال سبب اعراض او می‌شود و بی‌ادبی معشوق را نمی‌بخشد.

مضامین غزل‌های واسوختی

تجربۀ رویگردانی و واسوختگی از معشوق مراحل و درجات مختلفی دارد و از این رو مضمون‌های غزل واسوخت متعدد است. حالات و رفتارهای شاعر واسوخت متنوع‌اند و بنابراین می‌توان انواع مختلفی غزل واسوخت با مضامین متفاوت را شناسایی کرد. ما غزل را به این دلیل واحد تفکیک مضمون‌ها قرار داده‌ایم که هر غزل خوب واسوخت یک مضمون واحد دارد. وحدت محتوایی و حس تأثیر واحد در غزل‌های واسوختی محتشم قوی است؛ چنانکه تمامی ابیات غزل یک حس و حال و یک مضمون واحد دارند، تا آنجا که ساخت نحوی بیت‌های غزل نیز یکی است. محتشم خود غزل‌های واسوختگی را با صفت‌ها و تعابیر مختلفی توصیف کرده است؛ از جمله غزل شکایت، غزل ترجیح فراق بر وصال، غزل کدورت، غزل اعراض، غزل تهدید، غزل خشونت و... برای شناخت بهتر مضامین واسوخت لازم است برخی از این غزل‌ها را معرفی کنیم:

غزل ترجیح فراق بر وصال

اینکه شاعری عاشق‌پیشه دوری و فراق را بر وصال ترجیح دهد در شعر فارسی بی‌سابقه است. اما در آثار محتشم این مضمون مکرر آمده و وی خود دو بار بر این قصد و انگیزه تصریح کرده است. وقتی عاشق از «اختلاط عام» و نشست و برخاست معشوق با هر کسی نگران شده و «چون معشوق در وادی رشک‌فرمایی قدمی چند پیش نهاده ساعی‌تر از دو سه روز گذشته گردید، این غزل که مضمون جمیع ابیاتش ترجیح فراق بر وصال است بالبدیهه در حضور مجلسیان سروده است» (محتشم کاشانی، جلالیه، غزل ۱۳، ص ۱۳۲۸).

چون نیست دلت با من از وصل تو هجران به	این لطف زبانی هم مخصوص رقیبان به
چون لطف نهان تو پیداست که با غیر است	مهری که مرا با تو پیدا شده پنهان به
اغیار چو بسیارند در کوی تو پاکوبان	بنیاد وصال ما زین زلزله ویران به
عشاق چه غواصند در بحر وصال تو	کشتی من از هجران در ورطۀ طوفان به
چون آینه رویت دارد خطر از اشکم	چشمی که بود بی نم بر روی تو حیران به
چون من ز میان رفتم دامن بکش از یاران	در حشر گرت باشد یکدست به دامان به
امشب که هم‌آوازند با غیر سگان تو	گر محتشم از غیرت کمتر کند افغان به

غزل شکایت

این نوع غزل حاصل مرحله‌ای است که شاعر از رفتارهای معشوق شکوه می‌کند. تقی‌الدین کاشی این نوع شعرهای محتشم را «طریق شکوه‌گویی» نامیده است. تعبیر شکایت را محتشم در توضیحی که برای چند غزل خود نوشته، آورده است. او از «عاشق‌تراشی و رشک‌فرمایی معشوق» شکایت کرده (همو، جلالیه، غزل ۱۰) و از ملاقات‌های عام معشوق نیز شکوه می‌کند (غزل ۱۴). در دیگر غزل‌ها (غزل ۱۱-۱۷) نیز شکوه و شکایت از معشوق مشهود است. لحن این غزل‌ها تند نیست؛ اما ناخرسندی و دلگیری عاشق از رفتار معشوق که در این غزل‌ها آمده، مقدمهٔ رویگردانی و واسوختن است.

غزل اعراض

در رسالهٔ نقل عشاق وقتی محتشم از راهیابی شبانه به حرمسرا و هم‌صحبتی با معشوق ناکام می‌ماند و می‌فهمد که معشوق میهمان دیگری داشته و «عود و بریط قانون و رعنايان مغنيه» را برای پذیرایی آن میهمان به حرمسرا می‌برده‌اند غیرتش گل کرده، خود را «بازی‌خور بر هم زده حال» یافته و «غزلی را که در شکوه و تعرض، حالت بین‌بین داشته» کوتاه کرده و این غزل را که «سراپا آمیختهٔ چاشنی اعراض است» به سرعت سروده و بر کاغذی نوشته به قاصدی دیگر سپرده و به نزدیکان معشوق رسانیده است:

الهی لال گردم تا نیارم بر زبان نامت	الهی کر شوم تا نشنوم من بعد پیغامت
الهی بشکند دستم که از ذکر تو لب بندم	نگیرد خامه و ننویسد از بی‌غیرتی نامت
الهی مرغ روحم را بسوزد شهر قدرت	که از دونه‌متی مسکن نسازد گوشهٔ بامت

(محتشم کاشانی، ص ۱۴۶۱-۱۴۶۳)

محتشم اصطلاح اعراض و تعرض را برای غزلی (همو، نقل عشاق، غزل ۳۷) آورده که در اثر احساس بازی خوردن از معشوق سروده است.

غزل خشونت

وقتی قاصد باز می‌آید و شاعر را از درستی خبر آن میهمانی مطمئن می‌کند، شاعر این «غزل ناهموار خشونت‌آثار» را می‌سراید که به قول خودش «فضیحت بر فضیحت افزود»

(همو، ص ۱۴۶۳). خشم شاعر از رفتار معشوق تا بدانجا رسیده که به اعتراف خودش کار را به نزاع و ناسزاگویی می کشاند: «در گفتن این غزل و فرستادنش به قصد نزاع و عزم جدل، درشتی و ناسزاگویی به درجه اعلی رسانیدم... در عتاب که بدترین جوابها و مهلکترین عتابها بود...» (همو، ص ۱۴۴۷).

چنان بی باک می یابم تو را ای آهوی وحشی	که گر ورزد سگی عشق تو با او رام می گردی
نمی گردم پشیمان گر ز غیرت خونت آشامم	که صبح و شام با رندان خون آشام می گردی
ز طعنش محتشم یک لحظه خاموش نمی خواهم	اگر مستوجب صد لعنت و دشنام می گردی

(همو، غزل ۲۹، ص ۱۴۴۸)

صراحت و تندى بیان که بازتاب مستقیم عواطف و حالت خشم محتشم از معشوق است سخن وی را به واقعیت حالات و احوال طبیعی شاعر نزدیک تر کرده است. لحن خشونت گاه به حدی تند است که شاعر به خون معشوق تشنه است و از خوردن خون وی پشیمان نمی شود: «به خونت تشنه ام با آن که می میرم برای تو» (همو، ص ۱۴۳۹).

غزل نفرین

شاعر خشمگین از معشوق دست به نفرین بر می دارد. هم خود را نفرین می کند هم معشوق را هم عشق را.

الهی گم شود از دفتر حسن ای پری نامت	کسی هرگز نبیند بر مراد خود در ایامت
الهی محتشم گر بار دیگر بر زبان آری	ز خوبان نام آن بدخو بر افتد از جهان نامت

(همو، ص ۱۴۶۳)

این مضمون را پیشتر در غزل اعراضی «الهی لال گردم تا نیارم بر زبان نامت» (همو، ص ۱۴۶۱-۱۴۶۳) نیز دیدیم. نفرین های تند شاعر تا آنجا می رسد که حتی دعا می کند که زیبایی و عشق و مهر به زیبا یان از جهان برافتد:

یا رب چو مهر خوبان حسن از جهان بر افتد	گیرد بلا کناری عشق از جهان بر افتد
از محتشم مجوید تحسین حال خوبان	هم نکته جو نماند هم نکته دان بر افتد

(همو، ص ۱۳۷۲)

غزل تهدید

تعبیر تهدید را محتشم خود در رساله جلالیه برای غزلی (غزل ۱۹، ص ۱۳۳۴) به کار برده که

به سبب ناراحتی شدید از ملاقات معشوق با رقیب سروده است. او نوشته که معشوق «اول به تهدیدات این غزل مخاطب گشته» اما این تهدید اثری نداشته است. غزل مذکور این است:

بترس از آن که ز آمیزشت به چرب‌زبانان	شود زبانه‌کش از مغز استخوان من آتش
بترس از آن که ز حرف حریف‌سوز نوشتن	به جانب تو زند در قلم بنان من آتش
بترس از آن که چو سگ دامن تو گیرم و گیرد	به دامن ز زبان شررفشان من آتش
بترس از آن که ز سوزنده‌شعرها گه و بیگه	به مجلست فکند محتشم لسان من آتش

(محتشم کاشانی، غزل ۱۹، ص ۱۳۳۴)

غزل‌های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ رساله جلالیه بعد از عصبانیت شاعر از «لطف عام و اختلاط عام». معشوقش شاطر جلال سروده شده و معشوق را تهدید به ترک وی و سرودن شعرهای سوزنده کرده است:

سخن درست بگویم اگرچه می‌ترسم	که آتش از دهنم سر برآرد از اعراض
------------------------------	----------------------------------

(همو، ص ۱۳۷۳)

در دیوان وحشی (وفات: ۹۹۱ق) اشعاری با مضمون تهدید دیده می‌شود. وحشی معشوق را تهدید به ترک کرده است:

مکن آن نوع که آزرده شوم از خویت	دست بر دل نهم و پا بکشم از کویت
گوشه‌ای گیرم و من بعد نیایم سویت	نکنم بار دگر یاد قد دلجویت
دیده پوشم ز تماشای رخ نیکویت	سخنی گویم و شرمنده شوم از رویت
بشنو پند و مکن قصد دل‌آزردۀ خویش	ورنه بسیار پشیمان شوی از کردۀ خویش

(وحشی بافقی، ص ۲۷۸)

ظهوری ترشیزی (وفات: ۱۰۲۵ق) نیز در غزلی معشوق را تهدید به گفتن چیزهایی می‌کند که ظاهراً به صلاح معشوق نیست:

تا کی برم جفا ز تو ای بی‌وفا برو	بگذاشتم به مدعیان مدعا، برو
آنها که در قفای تو گفتیم، گفته‌ایم	تا وا نکرده‌ایم لب از پیش ما برو
دشمن نکرد آنچه تو کردی به دوستی	بیگانه‌ام دگر، برو ای آشنا برو
امید صلح نیست دگر نیست نیست نیست	منشین برو، برو، برو ای بی‌وفا برو
غیر از سفر علاج نداری لجاج چند	مردی ز رشک غیر ظهوری بیا برو

(ظهوری ترشیزی، ص ۸۲۱)

علاوه بر اینها محتشم غزل‌های خود را با نام‌های دیگری نیز وصف کرده است. از

جمله «غزل کدورت‌اثر» (ص ۱۳۸۰) «غزل پره‌رزه و هذیان» (ص ۱۴۶۴) «غزل پرفضیحت» (ص ۱۳۷۶) «غزل معذرت» (ص ۱۳۴۰) «غزل دغدغه‌زای وسوسه‌فرما» (ص ۱۳۳۶)، «غزل کنایت‌آمیز» (ص ۱۳۲۶)، «غزل که آتش محبوب‌رنجانی از ابیات نزاع‌آیاتش زبانه‌کش بود» (ص ۱۴۵۳). چنانکه می‌بینیم تنوع غزلها با گونه‌گونی و تفاوت احوال عاشق مناسبت دارد.

طرد زن و عشق به مذکر

تجربهٔ رویگردانی از معشوق زن و دل‌بستن به معشوق مرد را محتشم در نخستین غزل دیوان شبابیه (ص ۱۱۱۱) به روشنی بیان کرده است. در این غزل شاعر معشوقی را به زور از دل رانده که صفات خاص زنانه دارد؛ مانند غزال، زلیخا، شیرین، ناقه‌نشین، مه زرین‌عصابه (سربند، پیچ‌بند زرین)، حور، تابدارگیسو، نگارین‌دست. این معشوق که از چشم شاعر افتاده زن است. شاعر به زور دل از دست او بیرون آورده و در عناد با او معشوق تازه‌ای پیدا کرده که مذکر است و اوصافش عبارت‌اند از: شهسوار، یوسف‌عذار، توسن‌سوار، سوار تاجدار، کاکل‌دار، خسرو عالی‌تبار، ترک سمن‌ساعد:

من از رغم غزالی، شه‌سواری کرده‌ام پیدا	شکاری کرده‌ام گم جان‌شکاری کرده‌ام پیدا
زلیخاطلعتی را رانده‌ام از شهر بند دل	به مصر دلبری یوسف‌عذاری کرده‌ام پیدا
زمام ناقهٔ محمل‌نشینی داده‌ام از کف	بجای او بت توسن‌سواری کرده‌ام پیدا
مهی زرین‌عصابه چون هلال از چشمم افتاده	بلنداختر سواری تاجداری کرده‌ام پیدا
کمند مهر گیسو تابداری رفته از دستم	ز سودا، قید کاکل مشکباری کرده‌ام پیدا
گر از شیرین‌لبان حوری‌نژادی گشته از من گم	ز خوبان خسرو عالی‌تباری کرده‌ام پیدا
دل از دست نگارینی به زور آورده‌ام بیرون	ز ترکان سمن‌ساعد نگاری کرده‌ام پیدا
درین ره محتشم گر نقد قلبی رفته از دستم	زر نوسکهٔ کامل‌عیاری کرده‌ام پیدا

(محتشم کاشانی، ص ۱۱۱۱)

دلایلی که برای رویگردانی عاشق برشمردیم و مضمون‌های شکایت، اعراض، خشونت، تهدید، نفرین و طرد و... در شعر واسوخت حاکی از رفتار واقعی و طبیعی شاعران واسوخت در تعاملات عاطفی با دیگران است. چنین رفتارهایی با طبیعت انسانی و واقعیت حالات عادی و معمولی آدمیان سازگارتر است از آنچه در سخن شاعران پیش از قرن دهم

می‌بینیم. در عشق سعدی و امیرخسرو که رنگی از وقوع دارد، عاشق، فانی در عشق است و هویت و اراده او در عشق محو شده است. دلیل برجستگی شعر واسوخت در همین رفتارهای عادی و طبیعی عاشقان و فاصله‌گیری از سنت شعر تغزلی فارسی است.

مبدع واسوخت کیست؟

بنا بر یک گزاره مشهور اما نادرست، وحشی آفریننده طرز واسوخت و شاعر سرآمد این سبک است. و همه جا به ترکیب‌بند مشهور «شرح پریشانی» او استناد کرده و در تاریخ ادبیات فارسی شعر واسوخت را با نام وحشی قرین دانسته‌اند. شاید ادعای وحشی را که گفته: «طرح نویی در سخن انداختم / طرح سخن، نوع دگر ساختم» به واسوخت‌سرایی تفسیر کرده‌اند. بعید هم نیست که سخن اوحدی بلیانی را که گفته است: «وحشی طرز نوی در عرصه آورد و هم در زمان حیات او طرز او را منسوخ گردانید» (اوحدی بلیانی، ج ۷، ص ۴۵۸۱) به واسوخت تأویل نموده باشند. بر این اساس - چنانکه گفتیم - بسیاری از محققان بر این باورند که غزل واسوخت هم با وحشی آغاز شده و هم به او خاتمه یافته است (مثلاً نک: شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۶). اما قرائن و شواهد موجود نشان می‌دهد که این باور، از زمره غلط‌های مشهور تاریخ ادبیات ماست. ما برای این ادعا دو دلیل اقامه می‌کنیم:

الف) شهرت شعر عاشقانه وحشی به ترکیب‌بند واسوختی مشهورش یعنی «شرح پریشانی» است. در این شعر وحشی بافقی تجربه واسوخت را بسیار شفاف و روان و ساده بیان کرده است. اما واقع آن است که وحشی این ترکیب‌بند چهار مصراع (مربع) را به تقلید از ترکیب‌بند شش مصراع (مسدس) یک شاعر قمی به نام هجری سروده است. تقی‌الدین کاشی در تذکره خلاصه الشعار نوشته که هجری «از شعرای مقرر دارالمؤمنین قم است». و به سال ۹۸۲ق با این شاعر هفتاد ساله قمی در کاشان ملاقات کرده است. تقی چند دیوان شعر استادان بزرگ را از وی به امانت گرفته است. او نوشته که هجری عاشق پسری شیشه‌گر بوده و بیشتر اشعار خصوصاً مسدس مشهور را - که برابری به یک دیوان می‌کند - در زمان ابتلای به عشق آن پسر گفته است (تقی کاشی (بخش قم و ساوه)، ص ۷۵-۷۶).

پس هجری در سال نگارش رساله جلالیه (۹۷۰ق) باید شصت ساله باشد. در آن زمان محتشم و وحشی هر دو حدوداً سی ساله بوده‌اند. اگر هجری مثل محتشم در

حوالی سی سالگی مبتلای عشق پسر شیشه‌گر شده باشد باید قبل از وحشی و محتشم این مسدس را سروده باشد. بنابراین احتمال تقدم هجری بر وحشی بسیار قوی است. مسدس هجری قمی مشخصاً در عشق به پسر سروده شده که هنوز ساده‌رخ است و ریش بر نیآورده است. وزن، لحن و محتوای مسدس هجری با مربع شرح پریشانی وحشی بسیار شباهت دارد. وحشی به روش هجری قمی معشوق را به نرمی نصیحت می‌کند که با اغیار همدم نشود و در پایان از معشوق رویگردان شده و سخن را به شیوۀ واسوخت آورده است:

کس چرا بر دل خود بار جفای تو نهد تو که باشی که کسی دل به وفای تو نهد
 زین پس ای شوخ جفاجو نکم یاد از تو نکشم سنگدلا این همه بیداد از تو
 (همان، ص ۸۳)

وحشی:

ما نباشیم که باشد که جفای تو کشد به جفا سازد و صد جور برای تو کشد
 ابیاتی از ترکیب‌بند مسدس (شش مصرعی) هجری که نشان از وحدت لحن و محتوا و وزن با مربع وحشی بافقی دارد:

هجری:

دائم این گرمی بازار نخواهد بودن ناز را خلق خریدار نخواهد بودن
 (همان، ص ۷۷)

وحشی:

این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
 دو ترکیب‌بند وحشی به دو دلیل شهرت و مقبولیت یافته است: یکی آن که طرز وحشی روانتر و عاطفی‌تر از مسدس هجری است، دیگر اینکه وصف معشوق مذکر و تکرار مضمون ریش برآوردن معشوق برای بسیاری از خوانندگانی که عشق به مذکر را نمی‌پسندند خوشایند نیست.

ب) دلیل دوم: وحشی نمی‌تواند مبدع و سرآمد واسوخت باشد؛ زیرا هم اصطلاح واسوخت را چنانکه نشان دادیم محتشم وضع کرده و هم غزل‌های اعراضی محتشم از نظر تنوع مضمون (رویگردانی، نفرین، طرد، تهدید و خشونت) بسی قوی‌تر و مؤثرتر از غزل‌های وحشی است. همچنین تعداد غزل‌های واسوختی محتشم بسیار بیشتر از وحشی است. ضمناً از تذکره‌نویسان کسی به واسوخت‌سرایی وحشی اشاره نکرده اما از واسوخت‌های محتشم یاد کرده‌اند. شواهد همین مقاله

نیز نشان می‌دهد که هم تجربه عاطفی محتشم در رویگردانی از معشوق قوی‌تر و شورانگیزتر از وحشی است و هم مضامین واسوختی وی متنوع‌تر و مؤثرتر و صریح‌تر و واقعی‌تر. بنا بر آماري که صالحی‌نیا و مهدوی (۱۳۹۰) از غزل‌های واسوختی در آثار محتشم ارائه کرده‌اند حدود ۶۷ غزل واسوختی در مجموعه آثار محتشم هست:

آثار محتشم	نقل عشاق	جلالیه	صبائیه	شبابیه	شیبیه
کل غزل‌ها	۳۹	۶۴	۲۷۶	۲۹۸	۱۱۰
وقوعی - واسوختی	۱۴	۳۲ (۱۵ + ۱۷)	۱۰	۱۱	-

مقایسه دو رساله نقل عشاق (سروده ۹۶۶ ق) و جلالیه با غزلیات صبائیه، شبابیه و شیبیه، تفاوت معناداری را نشان می‌دهد. رساله جلالیه در سی سالگی شاعر بیشترین غزل‌های واسوختی را دارد. دیوان ایام کودکی (صبائیه) ۱۰ غزل واسوختی و دیوان ایام جوانی (شبابیه) نیز ۱۱ غزل و ۴۶ غزل در حدود سی سالگی. اما در دیوان پیری وی (شیبیه) هیچ غزل واسوختی دیده نمی‌شود. این بررسی نشان می‌دهد که هرچه از سی سالگی محتشم به سوی پیری می‌رویم تعداد غزل‌های واسوختی کمتر می‌شود. محتشم تصریح کرده که نقل عشاق را در ۳۱ سالگی سروده (ص ۱۳۹۰) و هنگام نگارش جلالیه (سال ۹۷۰) ۳۴ ساله است.^۱ بیشترین غزل‌های واسوختی وی در این رساله و از این رو اوج واسوخت‌سرایی محتشم در سی تا سی و چهار سالگی اوست. این سالها مصادف است با سختگیری‌های مذهبی شاه طهماسب صفوی که حدود هفت سال از توبه دوم (۹۶۳ ق) وی می‌گذرد.^۲ با وجود سختگیری‌های مذهبی وجود بزمها و رقصها و عشق به مردان که محتشم در کاشان آن روز آورده است جای شگفتی دارد.

۱. او خود در متن رساله جلالیه تصریح کرده که «بر ضمیر آیین‌نظیر عاشقان صاحب‌حال و خواطر تصویرپذیر صاحب‌مذاقان بالغ کمال صورت... محبوب تتق احتجاب نباشد که در تاریخ فتنه‌زای سنه نهصد و هفتاد...» (محتشم کاشانی، ص ۱۳۱۷) این غزلها را سروده است. در ماده تاریخ سرودن رساله نیز گفته: به زخم ناوک او چون شوم شهید کنید/ «شهید ناوک شاطر جلال» تاریخم (یعنی سال ۹۷۰ ق) (همو، ص ۱۳۵۴).
۲. در سال ۹۶۳ ق شاه طهماسب صفوی به جمیع امرا و اعیان دولت امر اکید صادر نمود که شراب نخورند و حرمت آن را اعلان نمودند. توبه‌نامه‌یی صادر شد از طرف یکی از شعرای وقت و این قطعه و تاریخ گفته شد: سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل/ سوگند داد توبه خلیل سپاه دین را/ تاریخ توبه کردن شد «توبه نصوحاً» (سال ۹۶۳) / سرّ الهی است این منکر مباحث این را. توبه اول شاه طهماسب نیز در سال ۹۳۹ قمری بوده است (نک: روملو، ص ۳۹۶).

تداوم واسوخت‌سرایی تا یک قرن بعد از محتشم

در دیوان شاعرانی که دست کم سی و پنج سال بعد از وحشی می‌زیسته‌اند غزل‌های واسوخت دیده می‌شود. بنابراین ادعای علامه شبلی نعمانی مبنی بر ختم یافتن واسوخت با نام وحشی بافقی نادرست است. وجود غزل‌های واسوخت در دیوان شیخ علی نقی کمره‌ای (وفات: ۱۰۳۰ق) و شاپور تهرانی (وفات: ۱۰۳۰ق) و نیز مضمون آن در شعر صائب (وفات: ۱۰۸۷ق) نشان می‌دهد که تا قریب به نود سال بعد از وحشی هنوز غزل واسوخت با مضمون رویگردانی از معشوق رواج داشته است. غزل شاپور تهرانی (وفات: ۱۰۳۰ق) که مضمون واسوخت بر سراسر آن غالب است این است:

دست شستم از تو با جانم تمنا را چه کار	با سر شوریده‌ام من بعد سودا را چه کار
هر کجا خواهی برو با هر که می‌خواهی نشین	با بد و نیک تو ای پیمان‌شکن ما را چه کار
بشت بر دیوار خرسندی نهادم در غمت	جان من با خاطر آسوده غوغا را چه کار
آرزومندت نیم حسرت چه می‌خواهد ز من	طالب وصلت نیم با من تمنا را چه کار
خویش را آزاد کردم بنده کس نیستم	با من بی‌قید عشق کارفرما را چه کار
پای در گنج صبوری خوب محکم کرده‌ای	با تو ای شاپور! شوق بی‌محابا را چه کار؟

(شاپور تهرانی، ص ۳۹۸)

شیخ علی نقی کمره‌ای عالم دینی و شاعر قرن یازدهم در غزلی تجربه روحی خود در هنگام رویگردانی از معشوق را به نظم آورده و خطاب به معشوق با بی‌پروایی عشق گذشته خود را پایان‌یافته اعلان می‌کند و خرسند نیز هست. وی در پایان غزل اصطلاح «واسوختن» را آورده است:

گذشت آنکه پریشانی دل و جان بود	اگر ز باد صبا کاکلت پریشان بود
گذشت آنکه ز پی همچو سایه می‌رفتم	به هر کجا که نهال قدت خرامان بود
گذشت آنکه به یک زهر چشمت اندر دل	هزار ناوک زهر آب‌داده پیکان بود
مرا ز هجر مترسان کنون گذشت آن روز	که آنچه سخت‌تر از مرگ بود هجران بود
نماند حسن تو معلوم کس از آنکه نماند	عداوتی که میان من و رقیبان بود
رقیب داشت به زنجیر غیرتم در بند	و گرنه رفتن من از در تو آسان بود
برو برو که نهاده‌ست رو به آبادی	ز دست جور تو آن مملکت که ویران بود
نقی تو زود به واسوختن گراییدی	و گرنه او ز ستمهای خود پشیمان بود

(کمره‌ای، ص ۷۹)

شیخ کمره‌ای در غزل دیگری (غزل ۲۷۷، ص ۱۲۵) رویگردانی از معشوق را با بی‌پروایی بیشتر بیان می‌کند. نکته جالب و بی‌سابقه در این غزل این است که شیخ اعتراف می‌کند که رفتارش با معشوق تا این زمان مزورانه و ریاکارانه بوده و در همه روزهایی که با معشوق بوده به دلدار دیگری می‌اندیشیده است و تا حالا سخنی نگفته، اما اینک که روی گردانده، پرده از آن عشق بر می‌دارد:

کافر مگر مهر تو یک ذره در دل داشتم	من به تقریبی در آن کو پای در گل داشتم
زان سبب عمری سرکوی تو منزل داشتم	خوش‌خرمی دیگر آنجا گله‌گله می‌گنشت
صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم	من که پیش‌ت می‌زدم فرید و می‌رفتم ز خود
پیش چشم‌ت حال مرغ نیم بسمل داشتم	از خدنگ غمزۀ مرغ دگر بود اینکه من
عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم	راست گویم عشق دلدار دگر دارم نقی

(همو، ص ۱۷۶)

در دیوان صائب، نیز ابیاتی از این دست هست:

سر زلف تو نباشد، سر زلف دیگر از برای دل ما قحط پریشانی نیست
اما چنین بیت‌هایی تک افتاده و گویی در روزگار صائب این روش از تازگی و تأثیر افتاده است و روز بازاری ندارد. گلچین معانی در کتاب مکتب وقوع نمونه‌های واسوختی از ۱۵ شاعر قرن دهم و چند تنی هم از قرن یازدهم و یکی از قرن سیزدهم به نام ابوالقاسم محتشم شروانی بهوپالی مؤلف تذکرۀ/ختر تابان (تألیف ۱۲۹۸ق) آورده است. این شاعران عبارتند از محتشم بهوپالی، حسابی نطنزی، ذوقی تونی، ذهنی کاشانی، شجاع کاشانی، صافی بمی، صرفی ساوجی، ضمیری اصفهانی، ظهوری ترشیزی، قسمتی استرآبادی، لطفی شیرازی، نقی کمره‌ای، وحشی بافقی، ولی دشت بیاضی و همدمی مشهدی (گلچین معانی ۴، ص ۷۸۲ به بعد).

تداوم واسوخت در ادبیات اردو

در سده‌های دوازدهم و سیزدهم شعر واسوخت بسیار مورد توجه شاعران اردو قرار گرفت. شاعران و محققان اردوزبان، وحشی بافقی را به عنوان سرآمد واسوخت‌گویان می‌شناسند. ترکیب‌بند وی بسیار مورد استقبال قرار گرفته است؛ از جمله میرزا محمد رفیع سودا (وفات: ۱۱۹۵ق) ابیات فارسی وحشی را عیناً در واسوخت اردوی خود تضمین کرده است.

واسوخت‌های شاعران اردو غالباً ترکیب‌بندهای بلند است که یکی از بلندترین آنها ترکیب بند ۳۰۷ بندی سید آغا حسن امانت لکهنوی است (بهادر، ص ۱۷۸-۲۳۴). در واسوخت‌های اردو مسائل اجتماعی و فرهنگی نمود عینی‌تری دارد (بیات، سراسر مقاله)؛ اما واسوخت‌های فارسی بیشتر به بیان حالات درونی شاعر پرداخته است. از این رو واسوخت‌های اردو وقوعی‌تر و به رئالیسم اجتماعی نزدیک‌ترند.

گزیده‌ای از واسوخت‌های اردو با نام «ناظم واسوخت» در سال ۱۲۸۷ق در هندوستان در مطبوعۀ نولکشور در ۹۱۰ صفحه و دو مجلد چاپ سنگی شده است. این مجموعه که به همت نواب یوسف علی خان بهادر والی مُلکِ رامپور تدوین شده مشتمل بر نام ۵۳ شاعر واسوخت‌سرا است که مجموعاً ۷۴ شعر بلند واسوخت به زبان اردو را در خود دارد. نام این شاعران از این قرار است:

نواب یوسف علی خان ناظم (۴ واسوخت)، امیر احمد صاحب (۶ واسوخت)، سید آغا حسن امانت لکهنوی (۱۸۱۶-۱۸۵۸ م)، مهدی حسین خان آباد، امیرالدین آزاد (۲ واسوخت)، مرزا محمدرضا برق، شیخ امداد علی بحر (۲ واسوخت)، جرأت (شیخ قلندر بخش جرأت ۱۱۶۳-۱۲۲۴ ق)، جواهر سنگه جوهر، جذب، نواب احمدحسن خان جوش، جولان، میر یارعلی جان صاحب، سید غظفر (کذا) علی حکیم، حشمت، ذکی نواب بهادر، منشی محمد مردانعلی خان، نواب سید محمدخان بهادر، رقت، راحت دهلوی، مرزا محمد رفیع سودا، شیخ امانعلی سحر (۳ واسوخت)، سیر، حکیم نواب میرزا شوق، شوق، طوطارام شایان، آغا محمد حسین شکوه، شیدا، سید فرزند احمد صاحب صفیر (۲ واسوخت)، میر کلو صاحب عرش، منشی فداعلی صاحب عیش، مرزا محمد مرتضی خان عاشق، شیخ محمدحسن صاحب عقیل، فراق، فایض، خواجه اسد قلق، قیصر، مرزا مظهر جانجانبان، میر تقی صاحب میر (۱۷۳۲-۱۸۱۰ م)، (۴ واسوخت)، حکیم مؤمن خان مؤمن (۳ واسوخت)، عبدالله خان مهر، مجرم، مرزا محمدرضا معجز، شیخ محمدحسین هلال، میر وزیر صاحب نور، نثار (۲ واسوخت)، نواتی، وحشی (۲ واسوخت)، مرزا محمد صاحب هلال، همت، یادگار. از دیگر شاعران اردو در سده‌های یازدهم و دوازدهم نیز نام برده‌اند؛ از جمله شاه حاتم دهلوی (۱۱۱۱-۱۱۹۷ ق)، شاه مبارک آبرو (وفات: ۱۱۶۱ ق)، میر عبدالحی تابان (۱۱۲۵-۱۱۶۵ ق)، میرزا محمد رفیع سودا (۱۱۱۵-۱۱۹۵ ق)، امیر احمد مینایی (۱۲۴۴-۱۳۱۸ ق).

برخی محققان شاه مبارک متخلص به «آبرو» را نخستین شاعر واسوخت‌سرای اردو می‌دانند و برخی میرتقی میر را (بیات، سراسر مقاله). به هر حال شعر واسوخت اردو در نیمه قرن دوازدهم متولد شده است و شعر واسوخت فارسی - اگر آغازش را با توجه به تصریح نام واسوخت در رساله نقل عشاق محتشم، سال نگارش آن رساله (۹۶۶ق) بدانیم - دو قرن قبل از اردو رواج داشته است.^۱

دست‌آورد این بررسی

در این مقاله نشان دادیم که وحشی بافقی نه مبدع واسوخت است و نه بهترین و بیشترین شعرهای واسوخت از اوست. زیرا اولاً اصطلاح واسوخت و مترادفات آن مانند اعراض و تعرض را با انواع غزل‌های گوناگون اعراضی در دیوان محتشم کاشانی شاعر معاصر و هم‌سن و سال وحشی نشان دادیم. ثانیاً بیشترین شعرهای واسوخت و خشم‌الودترین و خشنونت‌آمیزترین سخنان معشوق‌سوز در دیوان محتشم کاشانی است. محتشم نخستین کسی بوده که تجربه واسوخت را به لحاظ عملی و نظری با انواع و اقسام غزل‌های واسوختگی به روشنی معرفی کرده است. نیز نشان دادیم که وحشی شعر واسوختی مشهورش را به تقلید از شاعری قمی به نام هجری سروده است. پس آنچه در روزگار ما در باب سرآمدبودن وحشی در شعر واسوخت آمده است بی‌اساس است. در تذکره‌های ادبی نشانی از واسوخت‌سرایی وحشی نیامده بلکه شعر محتشم را با این صفت معرفی کرده‌اند. نیز نشان دادیم که نظر مشهوری که واسوخت را به وحشی ختم‌یافته می‌داند اعتبار ندارد؛ زیرا سرودن شعرهای واسوخت تا سه دهه بعد از مرگ وحشی وجود داشته و اصطلاح واسوخت در غزل فارسی تا یکصد و سی سال پس از وی نیز دیده می‌شود و در شعر اردو نیز در سده‌های دوازدهم و سیزدهم واسوخت اوج گرفته است.

سپاسگزاری

از ادیب و دانشمند فارسی‌دوست، دکتر عارف نوشاهی بسیار سپاسگزارم که سخاوت‌مندانه تصاویری از کتاب ناظم واسوخت را برایم از پاکستان ارسال فرمودند.

۱. سبک واسوخت و رویگردانی و بیزاری از معشوق در ترانه‌های رب فارسی این سالها نیز رواج یافته است. ترانه‌های «واسوخت» این گروه زبانی تند و گستاخ و ستیزه‌جویانه دارد.

پیوست ابیات واسوخت

- شواهدی از کاربرد اصطلاح واسوخت در شعر شاعران بعد از محتشم کاشی تا آغاز قرن دوازدهم هجری:
۱. ولی دشت بیاضی (وفات: ۱۰۰۲ق): چاک دلم نصیبی از دوختن ندارد / این عشق و این محبت واسوختن ندارد.
 ۲. سنجر کاشی (وفات: ۱۰۲۱ق): شعرش بیت او گشته و او برهنه او را / زین هر دو نه واسوختن ام را نه خمار است (ص ۳۸۷).
 ۳. زلالی خوانساری (وفات: ۱۰۲۵ق): دل خون گرم از آن عشق واسوخت / شد انگشتی که هرگز بر نیفروخت (ص ۸۰۴).
 ۴. زلالی خوانساری: همین یک نکته می‌گویم که خام است / غم واسوختن در دل تمام است (ص ۸۱۹).
 ۵. زلالی خوانساری: شکفته همچو لاله خون دماغم / گل واسوختن چشم و چراغم (ص ۸۱۹).
 ۶. زلالی خوانساری: ای گل افروختهٔ هشت باغ / مرهم واسوختهٔ هفت باغ (ص ۱۷۵).
 ۷. شیخ بهایی (وفات: ۱۰۳۰ق): آنان که شمع آرزو در بزم عشق افروختند / از تلخی جان‌کندم، از عاشقی واسوختند (ص ۱۰۷).
 ۸. علینقی کمره‌ای (وفات: ۱۰۳۰ق): نقی تو زود به واسوختن گراییدی / وگرنه او ز ستمهای خود پشیمان بود (ص ۷۹).
 ۹. طالب آملی (وفات ۱۰۳۶ق): به خسرو داشتم روی نیازی در جهان طالب / از او واسوختم چون صنعت شاپور را دیدم (ص ۷۰۸).
 ۱۰. اوحدی بلبانی (وفات: ۱۰۴۰ق): افسرده مکن ز تاب رشکم / واسوختنم شگون ندارد.
 ۱۱. قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ق): چراغ تجرد برافروختم / بسوز ای تعلق که واسوختم (ص ۹۰۹).
 ۱۲. سالک قزوینی (وفات: ۱۰۸۴ق): شعلهٔ آتش تصویر چه خواهد بودن؟ / داغ بر دست رقیبان گل واسوختن است.
 ۱۳. ناظم هروی (وفات: ۱۰۸۱ق): کی زدم آهی که از آتش سمندر وانسوخت؟ / شاخ و برگ ابر تر تا ریشهٔ دریا نسوخت؟ (ص ۱۴۵).
 ۱۴. ناظم هروی: تذرو از نزدیک است واسوزد از این گلشن / ز شاخ فکر موزون بس که برگ ما و من روید (ص ۶۵۳).
 ۱۵. ناظم هروی: تا تو رفتی رفت ترتیب دماغ از انجمن / جای آن دارد که واسوزد چراغ از انجمن (ص ۳۵۶).
 ۱۶. صائب (وفات: ۱۰۸۷ق): واسوختگی شیوهٔ ما نیست، وگرنه / از یک سخن سرد دل ناز توان سوخت.
 ۱۷. صائب: شعلهٔ واسوختن از سینه‌ها سر می‌کشد / آتش بیتابی‌ات در مغز جان خواهد گرفت.
 ۱۸. صائب: واسوختن علاج تب عشق می‌کند / این درد را به داغ دوا می‌توان نمود.

۱۹. صائب: قیاس زور هر می می‌توان کرد از خمار او / که از واسوختن گردد عیار سوختن پیدا.
۲۰. صائب: افسرده دل، اگرچه ز واسوختن مرا / بتوان به روی گرم برافروختن مرا.
۲۱. محسن تأثیر (وفات: ۱۲۹۱ق): زود واسوزد ز عشق آتشین رخسار گل / بلبل ار زینگونه ناز باغبان خواهد کشید.
۲۲. بیدل (وفات: ۱۰۳۵ق): به داغ غربتم واسوخت آخر خودنمائی‌ها / برآورد از دلم چون ناله اظهار رسائی‌ها.
۲۳. بیدل: در گداز خویش دارد سرمه تحقیق شمع / چشم واکردیم بر خود هر قدر وا سوختیم.
۲۴. بیدل: چو آه بی اثر وا سوختم از ننگ بیکاری / مگر از خود بریم دیگر از من بر نمی‌آید.
۲۵. بیدل: تا کی از لاف کند گرم دماغ املت / نفسی چند که واسوخته یا می‌سوزد.
۲۶. بیدل: حسرتی در دل نماند از بس که ما واسوختیم / یک دماغی داشتیم آن هم به سودا سوختیم.
۲۷. بیدل: آهم چو دود آتش یاقوت گل نکرد / واسوخته است در گره دل زبانه‌ام.
۲۸. میرزا منصور کلانتر: پس از واسوختن عاشق نباشد بی تب و تابی / که گر پیکان برون آید ز زخم آزار می‌ماند.
۲۹. من لب ز بد و نیک تو بر دوخته‌ام / من شیوه الزام تو آموخته‌ام.
۳۰. قاضی نوری: هرچیز که خاطر تو خواهد می‌گو / من می‌گویم که از تو واسوخته‌ام.
۳۱. جانا ز غمت همیشه افغان دارم / وز دست غم تو چشم گریان دارم.
۳۲. صادق اردوبادی: حاصل که ز بسیاری جور و ستمت / واسوخته‌ام از تو چه پنهان دارم؟
۳۳. بایندر خان صفوی: گویند داغ سوز که واسوزی از غمش / خود را تمام سوختم و وانسوختم.
۳۴. نورس قزوینی: رخت گرم است او گلها نسوزد / بهار از کرده خود وانسوزد.
۳۵. تشبیهی کاشی: از او حکایت واسوختن به من مکنید / نسوخته است چنانم که وا توانم سوخت.

منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی، *چراغ هدایت*، تصحیح منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- آریان سرشت، زهرا، «ردپایی از مکتب واسوخت در ده‌نامه‌های سبک عراقی»، فصلنامه پژوهش ادبی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، زمستان ۱۳۸۹، (۲۱)، ص ۱۶۵-۱۸۲.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، *عرفات/العاشقین و عرصات/العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، میراث مکتوب و کتابخانه مجلس، تهران، ۱۳۸۹.
- بهادر، یوسف علیخان، *ناظم واسوخت*، نولکشور، دهلی، ۱۲۸۷ق.
- بیات، علی، «پیشینه نوع ادبی واسوخت و بررسی تطبیقی آن در ادبیات فارسی و اردو»، *مجله ادبیات تطبیقی*، سال دوم، ش ۳ (شماره پایانی ۶)، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
- تأثیر، محسن، *دیوان*، تصحیح امین پاشا جلالی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳.
- رامپوری، شرف‌الدین محمد، *غیث‌اللغات*، به کوشش منصور ثروت. امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- روملو، حسن‌بیگ، *احسن‌التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
- زلالی خوانساری، کلیات، تصحیح و تحقیق سعید شفیعیون، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۴.
- سرخوش، محمدافضل، *کلمات/الشعراء*، تصحیح علیرضا قزوه، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
- سنجر کاشانی، محمدهاشم بن حیدر، *دیوان*، تصحیح و تحقیق حسن عاطفی و عباس بهنیا، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.
- شاپور تهرانی، ارجاسب بن خواجگی، *دیوان*، تصحیح و تحقیق یحیی کاردگر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۲.
- شبلی نعمانی، *شعر/العجم*، ترجمه سیدمحمد تقی داعی فخر گیلانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- شرف جهان قزوینی، *دیوان*، تصحیح و مقدمه نقی افشاری، حدیث امروز، قزوین، ۱۳۸۳.
- شمیسا، سیروس. *سبک‌شناسی شعر*، فردوس، تهران، ۱۳۷۸.
- شیخ بهایی، *دیوان کامل*، با مقدمه سعید نفیسی، مؤسسه چاپ کلینی، تهران، ۱۳۶۸.
- صائب، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
- طالب آملی، *کلیات/شعراء*، به اهتمام سیدمحمد طاهری شهاب، سنایی، تهران، ۱۳۴۶.
- ظهوری ترشیزی، نورالدین محمد. *دیوان غزلیات*، تحقیق و تصحیح اصغر باباسالار، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
- غلامرضایی، محمد، *سبک‌شناسی شعر فارسی*، جامی، تهران، ۱۳۷۷.
- فتحپوری، فرمان، «واسوخت اور اُسکا موجد وحشی یزدی باقی»، *سه ماهی/اردو، لاهور*، ش ۴، ۱۹۷۹م، ص ۵-۳۰.

قدسی مشهدی، حاجی محمدجان، دیوان، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۵.
تقی کاشی، خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار (بخش قم و ساوه)، تصحیح و تحقیق علی‌اشرف صادقی، میراث
مکتوب، تهران، ۱۳۹۲.

_____، خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار (بخش کاشان)، تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین
نصیری کهنمویی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴.

کامی قزوینی، میر علاءالدوله، نفایس‌المآثر، نسخه خطی کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه علمی‌علی‌گره، ش
920/45 (مجموعه سبحان).

کمره‌ای، شیخ علی‌نقی، غزلیات، به کوشش سید ابوالقاسم سرّی، کتاب‌فروشی تأیید و شرکت سهامی
طبع تهران، اصفهان، ۱۳۴۹.

گلچین معانی، احمد (۱)، مکتب وقوع در شعر فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.

_____ (۲)، «واسوخت: تأثیر شعر بافقی در اردو»، هلال، خرداد ۱۳۵۰، ش ۱۱۲، ص ۹-۱۲.

_____ (۳)، کاروان هند، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

_____ (۴)، مکتب وقوع در شعر فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، (ویراست دوم)، ۱۳۷۴.

لاله تیک‌چند بهار، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، طلایه، تهران، ۱۳۸۰.

محتشم کاشانی، کمال‌الدین، هفت دیوان محتشم، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی و
مهدی صدری، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۰.

ناظم هروی، دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد،
۱۳۷۴.

وحشی بافقی، کلیات، به کوشش سعید نفیسی و حواشی م. درویش، جاویدان، تهران، ۱۳۷۰.

